
بررسی و نقد سند و متن یک حدیث تفسیری درباره حروف مقطعه قرآن

مهدی اکبرنژاد*

◀ چکیده:

یکی از موضوعات قرآنی که دیدگاه‌های مختلفی درباره آن مطرح شده، حروف مقطعه قرآن کریم است. در تفسیر این حروف و اینکه منظور خداوند متعال از آنها چه بوده، سخنان متفاوتی بیان شده است. در این میان، برخی از روایات به تفسیر این حروف پرداخته‌اند؛ از جمله این روایات، حدیثی است که در کتاب معانی الاخبار شیخ صدوق آمده که تمام حروف مقطعه را تفسیر کرده است. از آنجا که این حدیث به عنوان منبع تفسیری در منابع بعد از ایشان و از جمله در تفاسیر روایی فراوان مورد استناد واقع شده است و در جاهای مختلف از این کتب به آن استناد شده، این پرسش مطرح می‌شود که میزان اعتبار و ارزش این حدیث چه اندازه است؟ و آیا می‌توان به عنوان یک منبع معتبر بر آن اعتماد کرد؟ در این تحقیق، مشخص شده که حدیث مذکور نه سند معتبری دارد و نه متن پذیرفتنی؛ بنابراین در تفسیر این حروف نمی‌توان بر آن تکیه کرد.

◀ **کلیدواژه‌ها:** قرآن کریم، حروف مقطعه، حدیث، تفسیر و نقد سند.

مقدمه

فهم معانی حروف مقطعه که در اوایل 29 سوره از قرآن کریم آمده است، یکی از مسائلی است که همیشه مورد توجه بوده و از جمله معدود موضوعات پیچیده و مشکل قرآنی است که در اغلب تفاسیر و بسیاری از کتاب‌های علوم قرآنی و نیز تاریخ قرآن، کم یا زیاد به آن پرداخته شده است، و البته در تفسیر آن‌ها دیدگاه‌های متفاوت و گاه متعارضی ابراز شده است. امین الاسلام طبرسی در مقدمه مجمع البیان، 10 قول در تفسیر این حروف آورده است. (1425ق، ج 1، ص 75-77) فخر رازی در آغاز تفسیر سوره بقره، 21 قول را در تفسیر این حروف نقل کرده است و بعد از شرح و بسط این اقوال، دیدگاهی که می‌گوید این حروف، اسماء سوره‌ها هستند، انتخاب کرده است. (1420ق، ج 2، ص 252-255) سیوطی در الاتقان بعد از نقل اقوال مختلف در این باره، از قول قاضی ابن‌العربی نقل می‌کند که وی گفته: «علم به حروف مقطعه در اوایل سوره‌ها، از امور باطل است و برای من بیست قول بیشتر حاصل گردیده.» (1417ق، ج 2، ص 34) علامه طباطبایی نیز در المیزان، 12 قول را ذکر کرده، البته هیچ کدام را نیز نپذیرفته است. (1417ق، ج 18، ص 16-6)

شهید مصطفی خمینی در کتاب تفسیرش، 26 قول را در تفسیر حروف مقطعه ذکر کرده است. (خمینی، 1418ق، ج 2، ص 285-292) استاد محمدباقر حجتی در کتاب تاریخ قرآن، 12 قول در این باره آورده است (1378ش، ص 117-130) و بالاخره، عبدالجبار حمد شراره نیز در کتابچه‌ای که درباره حروف مقطعه نوشته، 12 قول را ذکر کرده است. در همین زمینه، در روایات اسلامی چه از اهل سنت و چه از طریق شیعه در تفسیر این حروف، روایات متفاوت و متنوعی آمده که لازم است به دقت مورد ارزیابی و بررسی قرار گیرند؛ از جمله این روایات، حدیثی است که به نظر می‌رسد طولانی‌ترین حدیث در این موضوع باشد و آن روایتی است که شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار آورده و به تبع او، تقریباً در تمام تفاسیر شیعه به‌خصوص در تفاسیر روایی، به این حدیث استناد شده و چون در آن، همه حروف مقطعه بحث شده، لذا به تناسب هر یک از آن‌ها، کتاب‌های تفسیری، آن قسمت مرتبط را تقطیع و به آن استناد کرده‌اند. تنها در تفسیر البرهان، 13 بار به این روایت استناد شده است¹ و نیز در تفسیر

نورالتقلین، 19 بار به آن استناد شده²). این دو کتاب از باب نمونه بود و گرنه می‌توان ادعا کرد که در تمام تفاسیر شیعه، کم یا زیاد به این حدیث استناد شده است.

پیشینه موضوع تحقیق

هرچند درباره حروف مقطعه، مطالب زیادی نوشته شده، ولی در تحلیل این حدیث به صورت خاص و ویژه، کاری صورت نگرفته و مفسران، تنها به نقل این روایت در جاهای مختلف بسنده کرده‌اند و نگرش تحلیلی و انتقادی از منظر متن و سند به آن نشده است، فقط در چند مورد به شکل خلاصه و مختصر، بحثی از آن به میان آمده است؛ از جمله علامه طباطبایی در *المیزان* (1417ق، ج 18، ص 13-16) استاد حجتی هر چند به شکل خاص درباره این حدیث بحثی نکرده، ضمن تحلیلی درباره این قول که می‌گوید این حروف حالت رمز و ایما نسبت به اسماء و صفات الهی دارند، چند نکته را در نقد این نظریه بیان داشته که به نوعی با محتوای این حدیث در ارتباط است. (1378، ص 134-136) آقای حمد شراره نیز در ردّ نظریه ایما بودن این حروف به اسمای الهی، ضمن اشاره به این حدیث، نظریه مذکور را مردود دانسته است. (1414ق، ص 29 و 30) با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد لازم است به این حدیث، هم از منظر سندی و هم از لحاظ متنی پرداخته شود تا معلوم گردد که آیا بر اساس موازین حدیث‌شناسی می‌توان به آن استناد کرد یا نه؟ و اینکه تا چه مقدار به محتوای آن می‌شود تکیه کرد؟

- متن حدیث

«أخبرنا أبو الحسن محمد بن هارون الزنجاني فيما كتب إلي علي يدي علي بن أحمد البغدادي الوراق قال حدثنا معاذ بن المثنى العنبري قال حدثنا عبدالله بن أسماء قال حدثنا جویریة عن سفیان بن السعيد الثوري قال قلت للجعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام يا ابن رسول الله ما معنى قول الله عز وجل الم والمص والر والمر و كهيعص وطه و طس و طسم و يس و ص و حم و حمعسق و ق و ن قال ع أما الم في أول البقرة فمعناه أنا الله الملك و أما الم في أول آل عمران فمعناه أنا الله المجيد والمص فمعناه أنا الله المقتدر الصادق و الر فمعناه أنا الله الرؤوف والمر فمعناه أنا الله المحيي المميت الرازق و كهيعص فمعناه أنا الكافي الهادي الولي العالم الصادق الوعد و أما طه فاسم من أسماء النبي ص و معناه يا طالب الحق الهادي إليهما أنزلنا عليك القرآن

لِتَشْقَى بِلِ لَتَسْعَدَ بِهِ وَ أَمَا طَس فَمَعْنَاهُ أَنَا الطَّالِبُ السَّمِيعُ وَ أَمَا طَسَم فَمَعْنَاهُ أَنَا الطَّالِبُ السَّمِيعُ الْمَبْدِئُ الْمَعِيدُ وَ أَمَا يَس فَاِسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ ﷺ وَ مَعْنَاهُ يَا أَيُّهَا السَّمَاعُ لِلْوَحْيِ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ أَمَا ص فَعَيْنٌ تَتَّبَعُ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ وَ هِيَ الَّتِي تَوْضَأُ مِنْهَا النَّبِيُّ ص لَمَّا عَرَجَ بِهِ وَ يَدْخُلُهَا جِبْرَائِيلُ ع كَلَى وَ مَدْخَلُهُ فِي غَمَسٍ فِيهَا ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا فَيَنْفُضُ أَجْنَحَتَهُ فَلَيْسَ مَنقَطِرَةٌ تَقَطُرُ مِنْ أَجْنَحَتِهِ إِلَّا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْهَا مَلَكًا يَسْبِحُ اللَّهَ وَ يَقْدَسُ هُوَ يَكْبَرُ هُوَ يَحْمَدُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَمَا حَم فَمَعْنَاهُ الْحَمِيدُ الْمَجِيدُ وَ أَمَا حَمَعَسَق فَمَعْنَاهُ الْحَلِيمُ الْمَثِيبُ الْعَالِمُ السَّمِيعُ الْقَادِرُ الْقَوِيُّ وَ أَمَا ق فَهُوَ الْجَبَلُ الْمَحِيطُ بِالْأَرْضِ وَ خَضِرَةُ السَّمَاءِ مِنْ هُوَ بِهِ يَمْسُكُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ أَمَا ن فَهُوَ نَهْرٌ فِي الْجَنَّةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اجْمَدُ فَجَمَدُ فَصَارَ مَدَادٌ ائْتَمَقَ الْعَزَّ وَ جَلَّ لِلْقَلَمِ اِكْتَبَ فَسَطَرَ الْقَلَمُ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ مَاكَانُوا مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَالْمَدَادُ مَدَادٌ مِنْ نُورٍ وَ الْقَلَمُ قَلَمٌ مِنْ نُورٍ وَاللَّوْحُ لَوْحٌ مِنْ نُورٍ وَ قَالَ سَفِيَانُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بَيِّنْ لِي أَمْرَ اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ وَالْمَدَادِ فَضَلَّ بَيَانَ وَ عَلِمَنِي مِمَّا عَلِمَكَ اللَّهُ فَقَالَ يَا ابْنَ سَعِيدٍ لَوْ لَا أَنَّكَ أَهْلٌ لِلْجَوَابِ مَا أَجَبْتُكَ فَنُونَ مَلِكٌ يُؤَدِي إِلَى الْقَلَمِ وَ هُوَ مَلِكٌ وَالْقَلَمُ يُؤَدِي إِلَى اللَّوْحِ وَ هُوَ مَلِكٌ وَاللَّوْحُ يُؤَدِي إِلَى إِسْرَافِيلَ وَ إِسْرَافِيلُ يُؤَدِي إِلَى مِيكَائِيلَ وَ مِيكَائِيلُ يُؤَدِي إِلَى جِبْرَائِيلَ وَ جِبْرَائِيلُ يُؤَدِي إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ ص قَالَ ثُمَّ قَالَ لِيَقُمْ يَا سَفِيَانُ فَلَا أَمِّنْ عَلَيْكَ. «(صدوق، 1403ق، ص 22 و 23)³

- بررسی منابع حدیث

اصل این روایت در کتاب معانی الاخبار صدوق نقل شده و علامه مجلسی در بحار الانوار از وی همین حدیث را، با اندک اختلافی در متن، روایت کرده است؛ البته علامه مجلسی در ابتدای سند حدیث، منبع نقل روایت را، تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام و بعد معانی الاخبار معرفی کرده، ولی در تفسیر منسوب که در دسترس است، این حدیث وجود ندارد و معلوم نیست که آیا در نسخه‌ای که در دسترس علامه بوده، این حدیث وجود داشته و اکنون در این نسخه‌ها نیست؟ یا احیاناً اشتباهی در معرفی منبع رخ داده؟ هر دو احتمال می‌رود ولی آنچه ملاک است، سندی است که در معانی الاخبار آمده؛ هر چند اگر در تفسیر منسوب هم بوده، تغییری در نتیجه بحث ایجاد نخواهد شد، زیرا سند نقل شده برای هر دو کتاب، یکسان است.

– بررسی و تحلیل سند

شیخ صدوق، این خبر را از استادش محمد بن هارون الزنجانی نقل کرده؛ وی در جاهای مختلفی به ویژه در همین کتاب *معانی الاخبار*، از وی روایات زیادی نقل کرده است. آیت الله خویی، هنگام یادکرد از ایشان در *معجم رجال الحدیث* به عبارت «من مشایخ الصدوق» اکتفا کرده. (بی تا، ج 18، ص 336) درباره وی در دیگر منابع رجالی بحث خاصی نشده است.

دومین فردی که در سند واقع شده، علی بن احمد البغدادی الوراق است. نام این راوی تنها در این حدیث و در روایتی که ابن طاووس در *الیقین* (1413ق، ص 266) نقل کرده، ذکر شده و در هیچ کتاب روایی یا رجالی دیگری، اسمی از او به میان نیامده است؛ بنابراین از نظر موازین سندشناسی، این راوی مجهول است.

سومین راوی در سند حدیث، معاذ بن المثنی العنبری است. نام این راوی نیز تنها در این خبر و سه خبر دیگری که شیخ صدوق در *علل الشرایع* (بی تا، ج 2، ص 472) و *امالی* (1362ش، ص 2 و 170) نقل کرده آمده است، و نشانی از وی در کتب روایی و یا رجالی نیست و او نیز جزء مجاهیل شمرده می شود.

راوی چهارم در سند این حدیث، عبدالله بن أسماء است. از این شخص تنها در این حدیث و دو روایت دیگر که شیخ صدوق در *علل الشرایع* (بی تا، ج 2، ص 472) و *امالی* (1362ش، ص 4) نقل کرده، اسمی وجود دارد و در کتب دیگر حدیثی و رجالی نامی از او نیست و او هم به مانند فرد پیشین، مجهول است.

پنجمین راوی حدیث، جویریة است؛ در کتب رجالی از چهار جویریة اسم برده شده است:

اول: جویریة بن أسماء که از معاصران امام صادق علیه السلام بوده و کشی در خبری، وضعیت او را چنین گزارش کرده که او با حمران بن اعین، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند و بعد از صحبت هایی که گفته شد، امام علیه السلام فرمود: «ما حمران فمؤمن لایرجع أبدا و اما جویریة فزندیق لایفلح أبدا.» (1348ش، ص 398)

حمران، مؤمنی است که هرگز از ایمانش برنمی گردد، ولی جویریة، کافری است که هرگز رستگار نخواهد شد.

این حدیث با صراحت قدح و مذمت جویریة را در بر دارد و گویای این است که وی اعتقاد و ایمانی نداشته است.

دوم: جویریة بن مسهر که از اصحاب امام علی علیه السلام بوده (طوسی، 1415ق، ص 59) و از آن حضرت، روایاتی نقل کرده و بنا بر گفته برخی رجالیون، وی از افراد مورد اعتماد امام علیه السلام به شمار می رفته است. (خویی، بی تا، ج 5، ص 151)

سوم: جویریة بن العلاء که تنها در این حدیث و در سند دو حدیث دیگر در کامل الزیارات (ابن قولویه، 1356ش، ص 141 و 149) واقع شده و صاحب مستدرک الوسائل نیز یک روایت از او نقل کرده (نوری، 1408ق، ج 10، ص 253) که در هر سه روایت، «عن بعض أصحابنا» در فضیلت زیارت سید الشهداء حدیث نقل کرده است؛ البته در کتب رجالی از او اسمی آورده نشده است.

چهارم: جویریة بن سفیان که تنها در سند یک حدیث در *علل الشرایع* (صدوق، بی تا، ج 2، ص 472) واقع شده و در هیچ جای دیگر از او اسمی به میان نیامده است.

جویریة ای که در سند این حدیث واقع شده، نمی تواند دومین اینها یعنی جویریة بن مسهر باشد، زیرا وی از اصحاب امام علی علیه السلام بوده و به طور معمول، این حدیث نمی تواند از او باشد. پس به صورت طبیعی، یکی از آن سه فرد دیگر است که هر سه آن ها از منظر رجالی دارای مشکل اند، زیرا جویریة بن أسماء در حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شد، به عنوان زندیقی که هرگز رستگار نمی شود، معرفی شده و آن دو نفر دیگر نیز مجهول اند؛ بنابراین هر کدام از این سه نفر باشد، در نتیجه تفاوت چندانی نخواهد داشت.

آخرین فردی که در سند حدیث واقع شده، سفیان بن سعید ثوری است. با توجه به روایاتی که در حالات او وارد شده، روحیه اعتراض و تسلیم ناپذیری در برابر امام صادق علیه السلام داشته و در پاره ای از مسائل به آن حضرت اعتراض می کرده. (کشی، 1348ش، ص 292 و 293) از دید رجالیون، وضعیت مناسبی ندارد؛ علامه در رجال خود می گوید: «لیس من أصحابنا» (حلی، 1411ق، ص 228) و ابن داود نیز همین را نقل کرده (ابن داود، 1383، ص 458) جریان صوفی گری را به وی نسبت داده اند؛ شاید به همین سبب است که آیت الله مکارم درباره او که در سند حدیثی واقع شده، می گوید: «ولکن یرد علی هذا

الحدیث امور اولاً: ان فی سند هذا الحدیث اشخاصاً غیر موثقین من قبل رجال أهل السنة، و بعضهم کان من أهل التذلیس، و بالخصوص سفیان الثوری،⁴ (مکارم شیرازی، 1428ق، ص 84)

- نتیجه بررسی سند

با توجه به آنچه گفته شد، جز محمد بن هارون الزنجانی که از جهت اینکه استاد صدوق بوده و معمولاً با نگاه مثبت به اساتید ایشان نگاه می‌شود، بقیه رجال سند، وضعیت مطلوبی ندارند و از نظر رجالی، سند با مشکلاتی مواجه است و نمی‌توان بر آن اعتماد کرد؛ البته هر چند ضعف سند به تنهایی نمی‌تواند دلیلی بر جعلی دانستن حدیث و در نتیجه کنار گذاشتن آن باشد، اگر محتوا هم با اشکالاتی مواجه باشد و مضمون حدیث با دیگر احادیث تأیید نشود، آنگاه است که دیگر اعتمادی بر حدیث وجود نخواهد داشت و باید در اصل آن به شک و تردید افتاد؛ بنابراین لازم است محتوای روایت نیز بررسی شود تا بتوان قضاوت نهایی کرد.

- روایات مشابه از اهل سنت

در منابع اهل سنت، چند روایت مشابه روایت مورد بحث - البته کوتاه - وارد شده که مناسب است به آن‌ها اشاره‌ای گذرا بشود. طبری در جامع البیان، در معنای «الر» از ابن عباس روایت کرده که: «أنا الله اعلم» (1412ق، ج 3، ص 67 و 68) و فخر رازی و سیوطی در تفسیر «المص» روایت کرده‌اند: «أنا الله افصل» (فخر رازی، 1420ق، ج 14، ص 194/ سیوطی، 1404ق، ج 3، ص 67) و در نقلی، فخر رازی از ابن عباس در همین باره نقل کرده که المص یعنی: «أنا الله اعلم و افصل» (همان‌جا) در تفسیر «کهیصص»، طبری، روایات متعدد و پراکنده‌ای را در معنای هر کدام از حروف آن ذکر کرده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. کاف در نقلی به معنی کبیر و در نقلی دیگر به معنی کاف تفسیر شده (طبری، 1412ق، ج 16، ص 33) و هاء به معنای هاد معنا شده (همان‌جا) و یاء به معنای یمین و نیز حکیم تفسیر شده (همان‌جا) و عین به معنای عالم و عزیز و عدل تفسیر شده (همان، ص 134) و بالأخره صاد به معنی صادق تفسیر شده است. (همان، ص 35)

- تحلیل محتوایی روایت

در تحلیل محتوایی این حدیث چند نکته اساسی گفتنی است:

1. رمز در جایی به کار می‌رود که گوینده نمی‌خواهد آن مفهومی که به صورت رمزی از آن یاد کرده مشخص کند، ولی رمز دانستن این حروف برای اسمای الهی که خود این اسماء به طور مکرر در جاهای مختلفی از قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شده است، چه فایده‌ای در بر دارد؟ به تعبیر دیگر، آنچه این روایات به عنوان رمز برای آن‌ها تلقی شده‌اند، به شکل واضح و بدون هیچ ابهام و پوششی در جاهای مختلف ذکر شده‌اند و معلوم نیست همین‌ها که در جاهای دیگر به این صراحت آمده‌اند، چرا در اینجا به صورت رمزی ذکر شوند؟ و علامه طباطبایی چه زیبا در *المیزان* به این حقیقت توجه کرده است؛ او در این باره می‌گوید: «ظاهر آنچه در این روایات آمده که غالب حروف مقطعه را به اسماء حسناى خدا معنا کرده، این است که این حروف از اسماء خدا گرفته شده، حال یا از اول آن‌ها مانند "میم" که فرمود از ملک و مجید و مقتدر گرفته شده، و یا از وسط مانند "لام" از الله و "یاء" از "ولی"، پس این حروف مقطعه اشاراتی هستند بر اساس رمز، که هر یک به یکی از اسماء خدا اشاره می‌کنند... ولی بر خواننده پوشیده نیست که رمز، اصولاً وقتی به کار برده می‌شود که گوینده نمی‌خواهد دیگران از آنچه او به مخاطب خود می‌فهماند سر درآورند، و به این منظور، مطلب خود را با رمز به مخاطب می‌رساند تا هم مخاطبش بفهمد و هم دیگران نفهمند، و این اسماء حسناىی که در این روایت حروف مقطعه اوائل سوره‌ها را رمز آن دانسته، اسمایی است که در بسیاری از موارد از کلام خدای تعالی به آن‌ها یا به طور اجمال و یا به طور تفصیل، تصریح و اشاره شده. با این حال دیگر هیچ فایده‌ای برای بیان این مفاهیم در قالب رمز وجود ندارد» (طباطبایی، 1417ق، ص 15)

2. نکته دومی که برای خواننده جای پرسش دارد، این است که در ابتدای حدیث می‌گوید: «الم در سوره بقره به معنی انا الله الملك و الم در سوره آل عمران به معنی انا الله المجید است» معلوم نیست که بین این دو الم چه تفاوتی وجود دارد که در جایی معنایی دارد، و در جای دیگر معنایی متفاوت؟ آیا می‌شود گفت که مثلاً بسم الله الرحمن الرحیم در ابتدای سوره بقره به یک معنی است و در آغاز سوره آل عمران به معنای دیگر است و اساساً آیا می‌توان توجیه منطقی برای این‌گونه تفسیرها به دست داد؟ به نظر می‌رسد قبول این سخن کار آسانی نیست. علاوه بر این، تفاوت فقط در الم سوره بقره و

آل عمران بیان شده و برای الم سوره های عنكبوت، روم، لقمان و سجده هیچ تفاوتی بیان نشده است آیا فقط آن دو با هم تفاوت داشتند؟ و بین این چند تایی دیگر تفاوتی نبوده؟ اضافه بر اینکه غیر از الم، در بین حروف مقطعه، حروف تکراری دیگری وجود دارد؛ از جمله حم که در ابتدای هفت سوره ذکر شده و الر در ابتدای پنج سوره آمده. آیا بین اینها تفاوتی وجود ندارد و فقط الم سوره بقره و آل عمران دارای تفاوت بوده‌اند؟

3. نکته سوم، تعارضی است که بین این حدیث و دیگر احادیث وارد شده در تفسیر حروف مقطعه دیده می‌شود؛ از جمله در حدیث دوم این باب (معنی حروف مقطعه) در معانی الاخبار در تفسیر الم از امام صادق علیه السلام روایت شده که: «هو حرف من حروف اسم الله الأعظم المقطع فی القرآن» (صدوق، 1403ق، ص 23)، و در حدیث سوم همین باب در تفسیر الم، روایتی از امام عسکری علیه السلام نقل شده به این عبارت: «یا محمد هذا الكتاب الذی انزلناه علیک هو الحروف المقطعة الّتی منها الف، لام، میم و هو بلغتکم و حروف هجایکم فأتوا بمثله إن کتتم صادقین.»⁵ (همان، ص 24)

در این روایت با صراحت، فلسفه حروف مقطعه را این می‌داند که به کفار و معاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوید: این معجزه الهی از این حروف که لغت خود شماست و با آنها صحبت می‌کنید نازل شده و اگر مدعی هستید که از جانب خداوند نیست مانند آن را بیاورید؛ بنابراین، روایت مورد بحث از لحاظ محتوایی با این روایات که به نظر می‌رسد برخی از آنها از استحکام بیشتری هم برخوردار باشند، متعارض است.

نیز در دو روایت دیگر که در همین باب از کتاب معانی الاخبار آمده، حروف مقطعه را به نوعی همان حروف أبجد دانسته است. (همان، ص 23، 26 و 28)

4. نکته پرسش برانگیز دیگر در حدیث این است که معلوم نیست بر چه معیاری، معانی این حروف تنظیم شده است، زیرا در یک جا میم در الم به معنی الملک گرفته شده و در دیگر جا، همان میم الم به المجید معنی شده است؟ معلوم نیست آیا معیار در بیان معانی این حروف آن است که منطبق باشد بر حرف اول کلمه، چنان‌که در انا الله الملک همزه انا، برگرفته از الف الم است و یا غیر این؟ که در موارد دیگر ذکر شده است.

5. نکته قابل تأمل جدی در این روایت مطلبی است که در معنی ق در این حدیث آمده که می‌گوید: ق کوهی است که زمین را احاطه کرده و سبزی آسمان از آن است و

به وسیله آن، خداوند زمین را نگه داشته که ساکنانش را نلرزاند.

درباره این قسمت از خبر منقول، پرسش اولی که مطرح است اینکه این کوه محیط بر زمین کجاست که با همه پیشرفت‌های موجود، هنوز کسی بر چنین کوهی اطلاع نیافته است؟ واقعاً اگر چنین واقعیتی وجود داشت، تاکنون از دید و اطلاع انسان‌ها مخفی می‌ماند؟ البته علامه خواسته‌اند به گونه‌ای این قسمت از حدیث را بر فضای محیط بر زمین تطبیق دهند که خود ایشان این توجیه را نپذیرفته و به دلیل مطلبی که در ادامه روایت آمده که می‌گوید: «به یمسک الله الارض ان تمید باهلها»، این توجیه را قبول نکرده‌اند.

پرسش دوم موجود در این باره اینکه منظور از خضرة السماء در این حدیث که می‌گوید برگرفته از کوه ق است چیست؟ سبزی آسمان یعنی چه؟ آنچه تاکنون معروف و شناخته شده، آسمان آبی است. جالب اینکه در جای دیگری از خود سفیان ثوری درباره منشأ خضرة السماء، جور دیگری حدیث نقل شده است: «وَعَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ قَالَ تَحْتَ الْأَرْضِينَ صَخْرَةٌ بَلَّغْنَا أَنْ تِلْكَ الصَّخْرَةُ مِنْهَا خَضْرَاءُ السَّمَاءِ» (مجلسی، 1404ق، ج 55، ص 104)⁶

به راستی آیا می‌توان برای این تعارضات راه حلی پیدا کرد؟

6. هر چند در کلام عرب رایج است که برخی از حروف حذف شده و برخی دیگر باقی بماند، ولی به شرطی که باقیمانده حروف وافی و کافی به معنی مقصود باشد. (طبری، 1412ق، ج 1، ص 70) پس آیا در اینجا هر یک از این حروف به تنهایی می‌تواند کافی به معنی مقصود و مورد نظر باشد؟ مگر نه اینکه قرآن می‌فرماید: اِبْلِسَانَ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (شعراء: 195؛ ما قرآن را به زبان عربی مبین نازل کردیم.) پس چگونه پذیرفتنی است که در قرآن، شیوه‌ای که بر خلاف عربی مبین است، وارد شود؟ در زبان عربی، چنین استعمالی رایج نیست و برخلاف فصاحت و بلاغت است و نمی‌توان آن را قبول کرد. در این باره، فخر رازی به نکته خوبی توجه کرده، می‌گوید: «أَنقُولُنَا: "أَلَمْ" غَيْرَ مَوْضُوعٍ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ الْإِفَادَةَ تِلْكَ الْمَعْنَى، فَلَا يَجُوزُ اسْتِعْمَالُهَا فِيهِ، لِأَنَّ الْقُرْآنَ إِنَّمَا نَزَلَ بِلُغَةِ الْعَرَبِ، وَ لِأَنَّهَا مُتَعَارِضَةٌ، فَلَيْسَ حَمْلُ اللَّفْظِ عَلَى بَعْضِهَا أَوْلَى مِنْ الْبَعْضِ، وَ لِأَنَّا لَوْ فَتَحْنَا هَذَا الْبَابَ لَانْفَتَحَتْ أَبْوَابُ تَأْوِيلَاتِ الْبَاطِنِيَّةِ.»⁷ (رازی، 1420ق، ج 2، ص 257)

با توجه به این اشکالات، به نظر می‌آید قبول این روایت کار مشکلی است و رد پای تأویلات صوفیه در این حدیث دیده می‌شود؛ موضوعی که مشابه آن را در برخی جاها می‌توان دید؛ و از آنجا که سند این روایت از اعتبار و استحکام برخوردار نیست، دفاع از آن پذیرفتنی نیست.

تأملی بر دیدگاه شهید مصطفی خمینی

این شهید بزرگوار بعد از ذکر قسمتی از این حدیث و اشاره به برخی احادیث دیگر در تفسیر حروف مقطعه می‌گوید: «روشن است اگر کسی بر اسناد این احادیث جمود ورزد و بر اساس موازین، درباره اسناد آنها سخن بگوید، چه بسا مشکل است اعتماد بر این دسته از روایات، و اینکه کتب مشایخ ثلاثه به‌ویژه آثار شیخ صدوق، برخی از اینها را ذکر کرده‌اند؛ همین باعث تواتر اجمالی شده و سبب وثوق به صدور برخی از آنها از ائمه می‌شود.» (خمینی، 1418ق، ج 2، ص 284 و 285)

درباره این مطلب چند نکته مورد دقت است:

1. ایشان می‌گویند اسناد این اخبار بر اساس موازین حدیث‌شناسانه مورد اعتماد نیستند، سخن درست و صحیحی است، چون همان‌گونه که در این حدیث مشخص شد، دیگر احادیث نیز از سند خوب و قابل دفاعی برخوردار نیستند.

2. سخن ایشان در این باره که مشایخ ثلاث این روایات را نقل کرده‌اند، نزدیک به واقع نیست، زیرا عمده این روایات که شش حدیث‌اند، در معانی الاخبار باب «معنی الحروف المقطعة فی أوائل السور من القرآن» جمع شده‌اند و خود ایشان هم وقتی احادیث را ذکر کرده، عمدتاً از همین کتاب بوده و البته دو یا سه روایت را از دیگر کتب مرحوم صدوق نقل کرده، ولی هیچ اثری از این احادیث در کتب کلینی و شیخ طوسی وجود ندارد و معلوم نیست مبنای گفته ایشان که این احادیث توسط مشایخ ثلاث نقل شده‌اند، چه چیزی است؟

3. ایشان می‌گویند هر چند سند این احادیث مطلوب و خوب نیستند، ولی تواتر اجمالی بر صدور برخی از این روایات وجود دارد باید گفت آنچه در تعریف تواتر اجمالی ذکر شده این است که: «به خبری اطلاق می‌شود که با الفاظ و مضامینی گوناگون - بر حسب سعه و ضیق دلالت - نقل شده باشد؛ به گونه‌ای که از مجموع نقل‌ها

علم اجمالی به صدور بعض آن الفاظ از معصوم علیه السلام حاصل شود.» (هاشمی شاهرودی و دیگران، 1426ق، ج 2، ص 648) سؤال اینجاست که چگونه با چند خبر محدود این تواتر اجمالی حاصل می‌شود؟ اگر تواتر این گونه به دست آید که در بسیاری از جاهای دیگر راحت‌تر از این قابل ادعاست؟

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد سخن این شهید بزرگوار نمی‌تواند پذیرفته شود و ادعای تواتر اجمالی در این باره صحیح نیست.

نتیجه‌گیری

1. سند این روایت از منظر رجالی، سندی قابل قبول و مورد اعتماد نیست و رجال واقع در آن- به جز یک نفر از آنها- دارای مشکلات خاص‌اند؛ بنابراین از لحاظ سندی حدیث مورد بحث، پذیرفتنی نیست.

2. این حدیث تنها توسط شیخ صدوق نقل شده و دیگر محدثان این روایت را ذکر نکرده‌اند و اینکه علامه مجلسی به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام حدیث را روایت کرده‌اند، منشأ آن برای ما روشن نیست، زیرا در تفسیر منسوب که اکنون در دست است، این حدیث وجود ندارد؛ هرچند اگر در این کتاب هم بود، در نتیجه تغییری ایجاد نمی‌شد، چون هم سند حدیث و هم متن آن یکسان نقل شده است.

3. محتوای این روایت با اشکالات زیادی مواجه است؛ لذا پذیرش اینکه حدیث از سوی امام معصوم علیه السلام نقل شده باشد، مشکل است هم به لحاظ تعارضاتی که با دیگر روایات دارد و هم به لحاظ مضامین و محتوایی که در خود روایت است. در انتها به نظر می‌رسد این نقل یا متأثر از اسرائیلیات باشد آن گونه که در سخن علامه طباطبایی به آن اشاره‌ای شده و یا اینکه متأثر از گفته‌های صوفیه باشد چنان‌که ناقل این خبر، سفیان ثوری است که به عنوان یکی از مؤسسان صوفیه بوده است.



پی‌نوشت‌ها:

1. اول بقره، آل عمران، اعراف، رعد، مریم، طه، شعراء، ص، غافر (دو بار)، ق، و قلم.
2. اول بقره، آل عمران، اعراف، رعد (دو بار)، مریم، طه (دو بار)، شعراء، نمل، قصص، غافر، فصلت، زخرف، جاثیه، احقاف، نحل، ق و قلم.
3. صدوق با اسناد خودش از سفیان ثوری روایت کرده که وی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم سخن

خداوند چه معنی دارد که می‌فرماید: الم و المص و الر و المر و کهیص و طه و طس و طسم و یس و ص و حم و جمعتی و ق و ن. امام فرمود: اما «الم» در اول سوره بقره معنایش: من خدای مالک هستم و اما «الم» در سوره آل عمران معنایش: من خدای مجید هستم و «المص» معنایش: من خدای مقتدر راستگو هستم و «الر» معنایش: من خدای مهربان هستم و «المر» معنایش: من خدای زنده‌کننده، میراننده و رازقم و «کهیص» معنایش: من خدای کفایت‌کننده، ولی، عالم و درست وعده‌ام و اما «طه» اسمی از اسامی پیامبر ﷺ است و معنایش این است: ای جوینده حق که به سوی آن رهنمون شده‌اید، قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به سختی بیفتید، بلکه بدان سبب که به وسیله آن سعادت‌مند شوید و اما «طس» پس معنایش این است: من جوینده شنوا هستم و اما «طسم» معنایش این است: من طالب، شنوا، پدید آورنده و باز گرداننده هستم و اما «یس» پس نامی از نام‌های پیامبر ﷺ است و معنایش این است: ای شنونده وحی و قرآن حکیم! تو از فرستادگان هستی و بر راه مستقیم قرار داری و اما «ص» چشمه‌ای است که از پایین عرش می‌جوشد و آن همان است که پیامبر ﷺ هنگامی که به معراج رفت، از آن وضو گرفت و جبرئیل هر روز داخل آن می‌شود و در آن فرو می‌رود و از آن بیرون می‌آید و بال‌هایش را تکان می‌دهد و هیچ قطره‌ای از بال‌هایش جدا نمی‌شود جز اینکه خداوند از آن فرشته‌ای را می‌آفریند که تا قیامت او را تسبیح، تقدیس، تکبیر، و ستایش می‌کند و اما «حم» معنایش، حمید مجید است و اما «جمعتی» معنایش بردبار، پاداش‌دهنده، قادر و قوی است و اما «ق» کوهی محیط به زمین است و سبزه آسمان از آن است و به وسیله آن، خداوند زمین را نگه داشته تا اهلش را نلرزاند و اما «ن» نهری است در بهشت که خداوند متعال به آن گفته: جامد شو و جامد شد و به صورت مرکب درآمد و به قلم گفت: بنویس و قلم، آنچه بوده و آنچه را تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، نوشت. پس مرکب از نور و قلم از نور و لوح از نور است. سفیان ثوری به امام گفت: بیشتر درباره لوح و قلم و مرکب بیان فرما، و از آنچه خداوند به تو آموخته به من یاد بده. امام فرمود: ای پسر سعید اگر تو اهلیت پاسخ را نداشتی، به تو جواب نمی‌دادم. پس نون، فرشته‌ای است که به قلم پیوند می‌خورد و قلم پیوند می‌خورد با لوح و لوح با اسرافیل و اسرافیل با میکائیل و میکائیل با جبرئیل و با انبیا و پیامبران، بعد امام فرمود: ای سفیان برخیز که بر تو ایمن نیستم.

4. بر این حدیث، ایراداتی وارد است اول اینکه: در سند آن، افراد غیر موثقی از رجال اهل سنت وجود دارد که برخی از آنان به‌خصوص سفیان ثوری اهل تدلیس بوده‌اند.
5. امام عسکری علیه السلام: قریش و یهودیان، قرآن را تکذیب کردند و گفتند: سحر آشکاری است که وی (رسول خدا) آن را بیان داشته است، و خداوند در پاسخ آنان فرمود: «لَمْ ذَلِكَا الْكِتَابُ» یعنی یا محمد این کتابی که بر تو نازل کردیم از همان حروف مقطعه است که «الف، لام، میم» از آن‌هاست و آن به لغت و الفبای خود شماس است پس اگر راست می‌گویید مانند آن را بیاورید.
6. از سفیان ثوری روایت شده که وی گفته است در زیر زمین‌ها صخره‌ای است که چنین برای ما نقل شده که سبزی آسمان از آن است.

7. الم در لغت عرب وضع نشده تا معانی‌ای را برساند، پس استعمال آن در این معانی صحیح نیست چون قرآن به لغت عرب نازل شده و به علاوه این معانی استفاده شده، متعارض‌اند و دلیلی نداریم از میان معانی مختلف، یک معنی را برگزینیم و اگر این شیوه رایج شود، ابواب تأویل‌های باطنی نیز باز خواهد شد.

منابع

1. قرآن کریم.
2. ابن داود حسن بن علی؛ رجال؛ تهران: دانشگاه تهران، 1383ق.
3. ابن طاوس، رضی‌الدین علی؛ الیقین؛ قم: مؤسسه دارالکتب، 1413ق.
4. ابن قولویه، جعفر بن محمد؛ کامل‌الزیارات؛ نجف: مرتضویه، 1356ق.
5. امام عسکری علیه السلام؛ تفسیر منسوب؛ قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام، 1409ق.
6. حجتی، محمدباقر؛ پژوهشی در تاریخ قرآن کریم؛ ج 14، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1378ش.
7. حلی، یوسف بن مطهر؛ رجال؛ قم: دار الذخائر، 1411ق.
8. حمد شراره، عبد الجبار؛ الحروف المقطعة فی القرآن الکریم؛ ج 2، قم: دفتر تبلیغات اسلامی قم، 1414ق.
9. خمینی، مصطفی؛ تفسیر القرآن الکریم؛ ج 1، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1418ق.
10. خوبی، ابوالقاسم؛ معجم رجال‌الحديث؛ بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
11. رازی، فخرالدین؛ مفاتیح‌الغیب؛ ج 3، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1420ق.
12. سیوطی، جلال‌الدین؛ الاتقان فی علوم القرآن؛ ج 5، تهران: امیرکبیر، 1417ق.
13. _____؛ الدر المنثور فی التفسیر المأثور؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، 1404ق.
14. صدوق، محمد بن علی؛ الأملی؛ قم: کتابخانه اسلامی، 1362ش.
15. _____؛ علل الشرائع؛ قم: مکتبه الداوری، بی‌تا.
16. _____؛ معانی الاخبار؛ قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، 1403ق.
17. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج 5، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، 1417ق.
18. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن؛ ج 2، بیروت: مؤسسة الاعلمی، 1425ق.
19. طبری، محمد بن جریر؛ جامع‌البیان فی تفسیر القرآن؛ ج 1، بیروت: دارالمعرفه، 1412ق.
20. طوسی، محمد بن الحسن؛ رجال؛ قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، 1415ق.
21. کشی، محمد بن عمر؛ رجال؛ مشهد: دانشگاه مشهد، 1348ش.
22. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: مؤسسة الوفاء، 1404ق.
23. مکارم شیرازی، ناصر؛ الشیبه شبهات و ردود؛ ج 1، قم: مدرسه امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام، 1428ق.
24. نوری، میرزا حسین؛ مستدرک الوسائل؛ قم: مؤسسة آل‌البت علیهم السلام، 1408ق.
25. هاشمی شاهرودی، محمود و همکاران؛ فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام؛ ج 1، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، 1426ق.